سرمقاله

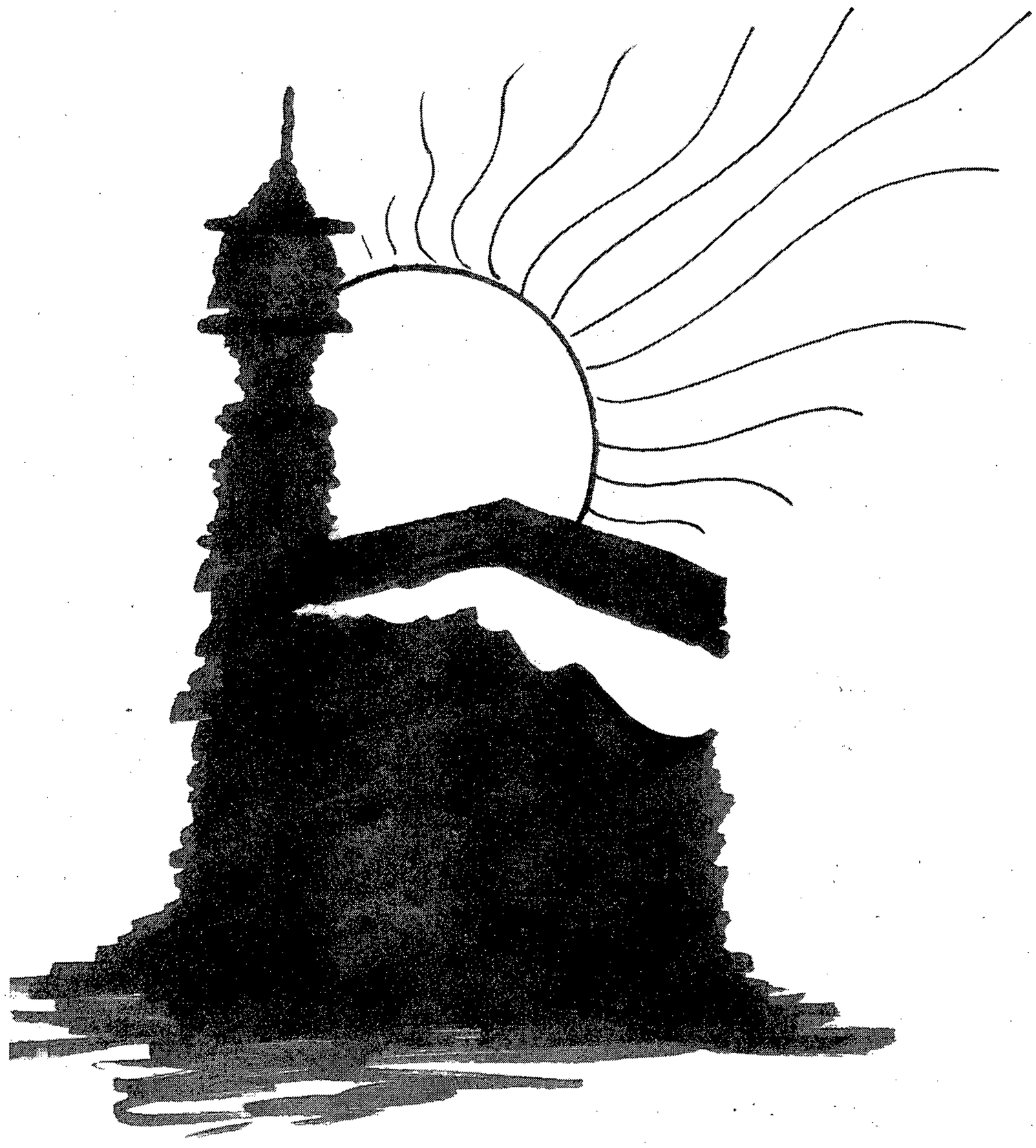

حج ابراهیمی؛

حج مهدوی

مسعود پورسیدآقایی

﴿رَبِّ أَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وأَخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدْقٍ واجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصیراً﴾[1]

«تمام الحج لقاء الامام»[2]

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی احرام دگر بند، ببین یار کجاست

مهدی(عج) روح حج و رمز تمامیت آن است.[3] حج با یاد او طواف دل و بی یاد او طواف گِل است.[4] مکه بی حضور مهدی(عج) بازار عکاظی بیش نیست و کعبه بی‌عطر حضور او بتکده‌ای را می‌ماند که تولیت آن را می‌توان در یک شب نشینی مستانه در ازای مشکی شراب معاوضه کرد.[5]

کاروان سالار قبیلهٔ قبله، با حضور هر سالهٔ خود در مراسم پرشکوه حج آن را روحی تازه می‌دمد[6] و با شمیم شهادت خود در منی و عرفات، منتظران را در معرض نسیم رحمت‌خاصهٔ الهی قرار می‌دهد و یاد و خاطرهٔ آن را بر آنان جاودانه می‌سازد. مگر می شود امت در یک جا اجتماع کنند ولی امام در آنجا حضور نیابد.

او بر اعمال شیعیان خود گواه است[7] و همراه با آنان بر فرج خود که رهایی همهٔ اهل آسمان و زمین است[8]، دعا می کند.[9] خوشا آنان که شهدی از این شمیم شهادت را چشیدند و در نسیم آن روح خود را به طراوت و عروجی رساندند.

«در یکی از سال‌های تشرّف به حج، در عصر روز عرفه در عرفات داخل خیمه‌ها همگی مشغول استراحت بودیم که ناگهان پدرم با فریاد و تندی خطاب به ما و همهٔ اهل چادر گفت: بلند شوید! حیا کنید! چرا خوابیده‌اید؟! چه وقت خواب است؟!

او آن چنان بر سر همه فریاد کشید که من و برادرم هم به او اعتراض کردیم که با این بندگان خدا چه کار داری؟! بگذار استراحت کنند! بعد از آرام شدن پدرم، در خلوت از او پرسیدیم که چه شد ناگهان حال شما دگرگون شد و این گونه بر سر همهٔ ما فریاد کشیدید؟ پدرم گفت: من دیدم که حضرت ولی عصر ـ ارواحنافداه ـ داخل خیمه‌های شیعیان خود می شوند و به آن‌ها نگاه می کنند؛ چنانچه مشغول دعا و نیایش باشند، حضرت خوشحال می شوند و لبخندی می زنند، ولی اگر خواب باشند و یا به غفلت بگذرانند، حضرت اندوهگین می شوند. دیدم حضرت داخل چادر ما شدند و با حسرت نگاهی به اهل آن انداختند و با حالتی اندوهگین از آن خارج شدند، این بود که این گونه بر آشفته شدم.»[10]

خوشا آنان که در **نیّت**، قصد وصال او نمودند و در **احرام** یاد غیر او را بر خود حرام داشتند و فریاد دعوت و استنصار او را در این عصر وانفسا، عارفانه و عاشقانه **لبیک** گفتند. در **طواف**، دل به او سپردند، در **حَجَر** با او تجدید عهد کردند[11]، در **سعی** بر انجام میثاق و تعهدات خود از مسیر **صفا** و **مروّت** خارج نشدند و در **عرفات**، عرفانی عمیق و ریشه‌دار به ولایت یافتند. در **مشعر** به وظایف خود نسبت به او به آگاهی رسیدند و برای مبارزه با دشمنان او ـ که دشمنان انسانیتند ـ توشه برگرفتند، در **منی** با آرزوی وصال او، وسوسه‌ها را **رَمْی** و آرزوها را ـ با حدّت ـ **ذَبح** کردند و با **حَلْق**، سر به او سپردند و نرد عشق با او باختند و ولایت او را پذیرفتند و این گونه به کوی او راه یافتند.

امروز امیر در میخانه تویی تو
فریاد رس نالهٔ مستانه تویی تو
مرغ دل ما را که به کس رام نگردد
آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو[12]

حج مهدوی، حرکتی است از خود به سوی خدا همراه با امام و همگام با خلق.

حج مهدوی، میثاقی است با امام و اعلامی بر آمادگی و یاری او.

حج مهدوی، تمرینی است بر تحمل فرج؛ که تحمل حجّت خدا بدون کمال روحی و بی آمادگی و صلاحیت، میسور نخواهد بود.

حج مهدوی، حجی است که اهداف و قله هایی سترگ به بلندای نگاه امام مهدی(عج) دارد.

درحج مهدوی، سهم بیشتر از آن کسانی است که با درک اضطرار به امام با او پیوند خوردند و او را گواه اعمال خود و روح حج می‌دانند. سهم هر کس از دریای حج به قدر ظرفیت ولایت اوست.

حج مهدی پسند هم‌چنان‌که از نام آن پیداست حقیقتی است بنیان نهاده بر دو رکن؛ یکی معرفت به امام و حق ولایت او و دیگری عرفان به حقیقت و اسرار حج.

از اضطرار به امام و حق ولایت و سرپرستی او پیشتر گفت‌وگو شد.[۱۳] و با توجه به **اهداف حکومت دینی** که رشد و جهت عالی یافتن استعدادهای آدمی است و نه فقط رفاه و آزادی، و **قلمرو حکومت دینی** که همه هستی است و نه فقط محدوده دنیا، ضرورت آن ثابت گشت.

قرآن نیز ارزش مکه و کعبه را به پیامبر می داند و به شهری که رسول در آن امن نیست و خونش مباح شمرده شده، قسم نمی خورد﴿**لا اقسم بهذا البلد و انت حلّ بهذا البلد**﴾[۱۴]؛ که مکه بی پیامبر شهر بت پرستان است و کعبه بدون رهبر، بت خانه.

به شهادت آیه تبلیغ ﴿**یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته**﴾[۱۵] نیز بدون حضور امام معصوم، نه تنها حج که تمامی رسالت رسول ابتر است. از آیه ﴿**و اذّن فی الناس بالحج یأتوک رجالاً**﴾[۱۶] هم با توجه به تفاوت «یأتوک» به جای «یأتونا» استفاده می‌شود که مردم هر زمان در پاسخ به ندای ابراهیم(ع) باید به سوی امام و ولیّ زمانهٔ خود بروند. با توجه به این‌ها و جز این‌ها است که می توان گفت: در عرفاتی‌که امام نباشد معرفتی نیست، درمشعری که امام نباشد شعوری نیست، در منایی که امام نباشد، شیطانی رمی نمی شود و اگر در کنار زمزم امام نباشد، آبی نیست؛ که سراب است.

باری! با درک اضطرار به حجت و امام و پذیرش ولایت او به عنوان تنها راه خروج از خیل **اکثر الضجیج** و ورود به قله های **اقل الحجیج**[۱۷]، مناسب است در این‌جا اشاره‌هایی به اسرار و حقایق حج و نَمی از یَم آن داشته باشیم، شاید حج ما، عطر مهدوی به خود بگیرد و امام(عج)، ما را هم پذیرا باشد. آمین!

نَمی از یَم حج[۱۸]

حج احکامی دارد و اسراری؛ احکام شرط صحت حج است و اسرار شرط قبولی آن.

حج صورتی دارد و معنایی؛ در یکی مقصود خانه است و در دیگر صاحب خانه.

حج ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهر آن اعمال است و باطن آن عشق ورزی و حیات و فلاح و در یک کلام، تولد دوبارهٔ انسان.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبهٔ صورت و یکی کعبهٔ دل

حج آینهٔ تمام نمای اسلام است. می‌توان تمامی اسلام را در حج دید. آنانی که قصد تمامی اسلام را دارند و می‌خواهند تمامی اسلام را یک‌جا ببینند، باید نگاهی به حج بیاندازند؛ که حجةالاسلام، قصد و آهنگ تمامی اسلام است؛[۱۹] **اسلام تاریخی، اسلام اجتماعی، اسلام سلوک.**

۱. اسلام تاریخی

بُعد تاریخی حج، آشنایی با سرگذشت این خانه و همهٔ بانیان و منادیان آن است؛ پیامبران و موحدانی که جای جای این خانه از آن‌ها نشان دارد. به تعبیر قرآن:

﴿**فیه آیات بینات مقام ابراهیم**﴾[۲۰]؛

در آن [خانه] نشانه‌های روشن و آشکار، [از جمله] مقام ابراهیم است.

این مقام جایگاهی است که ابراهیم به خاطر بنای کعبه و برافراشتن پرچم توحید، بر آن ایستاد و نمادِ تسلیم، عشق، فداکاری، پایمردی، اخلاص و ایثار است.

کعبه نماد اسلام تاریخی است. اسلامی از آدم(ع)[۲۱] تا ابراهیم(ع) و از ابراهیم تا موسی(ع)[۲۲] و عیسی(ع)[۲۳] و محمد(ص)[۲۴] تا حسین(ع) و مهدی(عج)، که ﴿**انّ الدین عند الله الاسلام**﴾[۲۵] و ﴿**شرع لکم من الدّین ما وصیّ به نوحاً...**﴾[۲۶].

حج، شعائر و مقاماتی است که با خاطرهٔ جاودان بندگان صالح خداپیوند خورده است. هریک از این شعائر، تبلور عینی تلاش و حرکت انسان برای خداوند و در راه رضای اوست.

حج، تذکاری از خاطرات معنوی صالحان و اعادهٔ تاریخ در قالب رمز و نماد است.

اسلام تاریخی، درک این حقیقت است که این خانه چرا و با چه انگیزه‌ای و به دست چه کسانی ساخته شده است. آیات و نشانه‌های روشن، بیانگر سرگذشت ابراهیم(ع)، اسماعیل(ع)، هاجر(س)، رسول(ص)، علی(ع)، خدیجه(س) و همهٔ آنانی است که از گذشته‌های دور بر گرد این خانه می‌چرخیدند، بدان توجه داشتند، آن را آباد ساختند و از لوث وجود بُت‌ها و آلودگی‌ها تطهیرش کردند.

امام رضا(ع) در روایتی به این حقیقت اشاره دارد:

«ولتعرف آثار رسول الله و تعرف اخباره و یذکر و لا ینسی»[۲۷]؛

علت وجوب حج، شناخت آثار و اخبار رسول خدا(ص) است تا مطرح گردند و از یاد نروند.

۲. اسلام اجتماعی

اسلام اجتماعی، بُعدی مهم و رکنی رکین از ابعاد متعدد حج و فرصتی بی مانند برای حضور امت و هم بستگی و شناخت و ارتباط مسلمانان جهان با یکدیگر است. به فرمودهٔ امام رضا(ع):

«فجعل فیه الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا»[۲۸]؛

خداوند خانه‌اش را نقطه گردهمایی از شرق و غرب جهان قرار داد تا مسلمین همدیگر را بشناسند.

تو در حج سیلی خروشان و دریایی متلاطم از انسان‌ها را می‌بینی که از ملیت‌های متعدد، با رنگ‌های مختلف، نژادهای متفاوت، زبان‌های گوناگون، به شکل واحد، حول محوری واحد، در حال حرکت و طوافند. همه یکسان، با زیّ واحد و برابر و یک‌رنگ و در حقیقت بی‌رنگند. رنگ‌های دیگر در سایهٔ این یک رنگی و به عبارت دیگر، رنگ خدایی و **«صبغةاللّه»**[۲۹] قرار گرفته‌اند. در حج همهٔ گروه‌ها و ملت‌ها در ورای مرزهای جغرافیایی با یکدیگر آشنا شده و همایش با شکوهی را به نمایش گذاشته و جهانی بی‌مرز و بدون تبعیض را تمرین می‌کنند.

حج به راستی بزرگ‌ترین همایش و نماد وحدت مسلمانان است. همین اجتماع و اتحاد است که پشت دشمنان اسلام را به لرزه در می‌آورد و آنان را از هر نوع تعدی و ضربه وارد کردن به مسلمانان مأیوس می‌کند. این جمله از دشمنان اسلام معروف است که می‌گویند:

«تا هنگامی که حج رونق دارد، ما بر آن‌ها پیروز نمی شویم».[۳۰]

به گفتهٔ یکی از فرهیختگان:

«وای به حال مسلمانان، اگر معنی حج را در نیابند و وای به حال دیگران اگر معنی آن را دریابند».[۳۱]

امیرالمؤمنین(ع) در وصیت خویش در آخرین ساعت عمرش، به این مهم اشاره دارد: **«اللّه اللّه فی بیت ربکم لاتخلّوه ما بقیتم فانّه ان ترک لم تناظروا»**[۳۲] که بیشتر به اهمیت اجتماعی حج ناظر است.

آن حضرت در کلام دیگری می‌فرماید:

«الحج تقویة للدین»[۳۳]؛

حج سبب قدرت و تقویت دین است.

امام صادق(ع) نیز می‌فرماید:

«لایزال الدین قائماً ما قامت الکعبه»[۳۴]؛

اسلام برپاست تازمانی که کعبه برپاست.

آن حضرت در کلام دیگری می فرماید:

«و لو کان کل قوم انما یتکلمون علی بلا دهم و ما فیها هلکوا و خربت البلا د و سقط الجلب و الا رباح و عمّیت الا خبار و لم یقفوا علی ذالک فذالک علة الحج»؛[۳۵]

اگر هر گروهی، تنها در مورد منطقهٔ خود گفت و گو کنند (و نسبت به سایر مسایل مسلمانان بی خبر باشند) سقوط کرده و نابود می شوند. و از بسیاری از منافع و سودها و اطلاعات و اخبار محروم می مانند.

در حدیث دیگری از امام رضا (ع) در بیان فلسفه حج چنین می خوانیم:

«و قضاء حوائج اهل الا طراف ... کذلک لیشهدوا منافع لهم»؛[۳۶]

از اسرار حج، بررسی گرفتاری های مسلمانان جهان و حل مشکلات آنهااست و حضور و شرکت در منافع بزرگ حج که در قرآن امده است به همین معنااست.

برخی از نقل ها و داستان‌ها نیز از همین حقیقت حکایت دارند.[۳۷]

آری! کعبه نماد وحدت، حیات دین و عزت مسلمین است.

۳. اسلام سلوک

سیر اعمال حج، سیرحرکت و سلوک انسان است. به جاست است در این سیر و رمز و راز آن بیشتر تأمل شود.

ترتیب اعمال حج چنین است: **احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعرالحرام، اعمال منی (رَمْی، ذبح، حلْق، بیتوته)، طواف حج و نماز آن، سعی صفاو مروه، طواف نساء و نماز آن.**

۱ـ احرام

احرام با نیت و لبّیک آغاز می شود. نیت حرکتی است آگاهانه و انتخابی از روی بصیرت و بینش از آغاز تا پایان حرکت. و لبیک پاسخی است به ندای دعوت خدا و دست ردی بر سینهٔ همهٔ داعی ها و الهه‌هایی که آدمی را به خود می‌خوانند؛ چرا که حمد و نعمت و مُلک از اوست و از مالکیت و اختیار او بیرون نرفته و شریکی ندارد (**ان الحمد والنعمة لک والمُلک، لا شریک لک لبیک**).

احرام نتیجهٔ لبیک و ورودیهٔ حریم حرم و لباس خشیت و تعظیم در برابر کبریایی حق است.[۳۸]

احرام رمز دوری از همه شهوت‌ها و زیور هاست. مرگ آگاهی و رهایی انسان از خود و توجه به خداست.

احرام خود را تکاندن و عریان کردن از هر چه نشانه است، درجه وعنوان است، نژاد و قوم و طبقه است.

احرام پوشیدن آگاهانه و اختیاری کفن است، یعنی جامه ای که در ابتدای سفر به سوی خدابه تن داری[۳۹]، در آغاز سفر به سوی خانه خدا نیز به تن کن.

در احرام آن چه که ما را به خود مشغول می‌کند (زینت کردن، عقد نمودن، عطر زدن و...) بر خود حرام می‌کنیم. این احرام و حرام کردن، زمینه پیدایش معرفت و عرفان است. تا چیزهایی را بر خودت حرام نکنی و بر خودت سخت نگیری، به معرفت و بینش نمی‌رسی. باید همه تعلقات را از خود دور کرد و تنها لباس اطاعت او را پوشید. با لباس احرام همه نشان‌ها، خطها و رنگ‌ها را به کناری می گذاریم و فقط رنگ و نشان او را پذیرا می شویم و فریاد دعوت او را لبیک می گوییم. باید دعوت حق را لبیک گفت ؛ چرا که او بوده است که ما را خوانده و صدا کرده. او بوده است که ما را دعوت کرده و در آغوش نگاه مهربانش نشانده، و بر ماست که دعوت او را لبیک گوییم و به آغوش مهربانش بازگردیم.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

تلبیه تا رسیدن به مقصود سزاوار است تکرار شود و همین که نشانه های رسیدن آشکار شد و خانه های مکه (در عمره) دیده شد، باید قطع شود که با وصول، اجابت جایز نیست؛ همان طور که با رسیدن به عرفات و وصول به مقام معرفت ، نیز اجابت بی معناست.

در احرام از لبیک ساده مگذر که مبادا!... در این روایت اندکی درنگ کن:

«امام زین العابدین(ع) آن گاه که محرم شد و بر مرکب قرار گرفت رنگش زرد و لرزه بر اندامش افتاد و توان لبیک گفتن را از کف داد و فرمود: می ترسم بگویند: «لا لبیک و لا سعدیک.» و چون لبیک گفت از هوش رفت و از مرکب به زمین افتاد و پیوسته چنین بود تا اعمال حج به پایان رسید.»[۴۰]

این را هم بگوییم؛ تویی که با احرام عمرهٔ تمتع به حرم آمده بودی و از احرام خارج شده بودی، اکنون باید دوباره احرام ببندی و از حرم دور شوی ؛ چراکه باید معرفت و سلوکت کامل شود و عمره در حقیقت دستمایه‌ای بود برای آمادگی و بهره بیشتر از حج که باید از عمره برای حج بهره گرفت و با آن برای حج آماده شد ﴿من تمتع بالعمرة الی الحج﴾.[۴۱]

۲ـ وقوف در عرفات

عرفات جمع «عرفه» و به معنای شناخت و عرفان است. از اول ظهر تا ابتدای غروب شرعی باید در این مکان وقوف کرد. وقوف و درنگ، زمینه ساز معرفت است که «الحج عرفة»[۴۲]. با

درنگ در این سرزمین، انسان باید به معرفتی عمیق، ریشه‌دار و کامل دست یابد. معرفتی به انسان، رب و دنیا؛ انسان و مقصدش ، ربّ و انعامش، دنیا و حقارتش.

الف) معرفت به انسان

آدمی با توجه به فقر وجودیش و با توجه به ترکیب استعدادهایش هم رب غنی را می یابد و هم جایگاه دیگری بیش از هفتاد سال دنیا را می طلبد؛ چه اینکه اگر او برای همین محدوده بود غرائز برایش کافی بود، پروردگار این استعدادهای فراوان را برای مقصد دیگری آفریده است و آن، حرکت و پرواز در ملکوت اعلی و رسیدن به جوار قرب خویش و جنة اللقاء است ﴿**یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی**﴾.[۴۳]

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

این فقر و این استمرار و بلندی راه تا قرب خدا، آدمی را با وحی و رسالت و با امامت و ولایت پیوند می دهد و او را مضطر به آنها می سازد.

ب) معرفت به رب

توجه به نعمت‌های فراوانی که خدا به انسان ارزانی داشته و امکانات بی‌حسابی که به پای او ریخته؛[۴۴] آدمی را دلدادهٔ او می کند و با عظمت، رحمت، لطف، زیبایی، اقتدار و بزرگی او بیشتر آشنایش می‌کند؛ تا آن‌جا که نه تنها اطاعت او را گردن می گذارد که به دعا و طلب برخاسته و قرب و انس بیشتر او را خواهان می شود.

ج) معرفت به دنیا

دنیا مقصد نیست؛ هدف نیست، پلی است برای رسیدن به مقصد.

«الدنیا دار ممرٍّ لا دار مقرٍّ».[۴۵]

دنیا کلاس درس است، کوره است. باید درسش را آموخت و ناخالصی‌های خود را ذوب کرد، باید از آن برای راه بلندی که در پیش داریم ، توشه برگیریم«**فخذوا من ممرّکم لمقرّکم**»[۴۶] و آمادهٔ پرواز برای سفری به وسعت آخرت شویم . باید از این فرصت اندک بهره گرفت که مثال آدمی در دنیا، مثال کسی است که چمدان خود را در ماشین گذاشته ودر صف ایستاده، تا ماشین برسد و سوار شود و برود. بهره گرفتن از این فرصت اندک و توشه برگرفتن از آن برای مقصودی که در پیش داریم ، آن‌هم در دنیایی که علم نظمش را تجربه کرده و نمی‌توان بی‌حساب و کتاب برخورد کرد، بدون امام محال است و غرامت سنگینی دارد.

با این معارف،آدمی هم به تضرع و استغاثه می‌افتد و به طلب و دعا بر می خیزد و هم می‌یابد در هر

مقامی که باشد باز در برابر عنایات حق و راه بلندی که تا قرب خدا در پیش دارد، از ذنوب و کوتاهی هایی برخوردار است. «**و ما قدر عملی فی جنب نعمک واحسانک**»[47]، «**الهی من کانت محاسنه مساوی فکیف لا تکون مساویه مساوی و من کانت حقایقه دعاوی فکیف لا تکون دعاویه دعاوی**».[48]

همین است که در این سرزمین، آدم(ع) به گناه خود اعتراف می کند و به ابراهیم(ع) نیز می گویند:

«اعترف بذنبک و اعرف مناسکک»[49]؛

در این جا به گناه خود اعتراف کن و با مناسک خود آشنا شو.

طرفه آنکه، وقوف عرفات در روز است و مشعر در شب؛ چون عرفات مرحله آگاهی است و چشم می خواهد و روشنایی (نظر)، معارف هم بیّن است و روشن و روشنگر، اما شعور مرحله خودآگاهی است، قدرت فهم است، فکر می خواهد وشهود ذهنی(بصر).

۳ـ وقوف در مشعر الحرام

مشعر جایگاه دست یابی به شعور است. بعد از عرفان و معرفت به انسان، دنیا و رب، آدمی به شعور و آگاهی به حرمات و حدود الهی می‌رسد. این معارف و آگاهی‌ها باعث می‌شود که آدمی برای خدا حریم قایل شود و حدود و حرمت‌های او را پاس بدارد.

در مشعر باید از شب بهره گرفت؛ از شب ، و آماده نبردی مستمر و همیشه شد.

آدمی بعد از بیّنات و معرفت روشن، به شعور و آگاهی می رسد و خلوتی را می طلبد. در این خلوت باید آمادهٔ نبرد روز شد و برای مبارزه در روز از شب توشه برگرفت. در این شب و در دل تاریکی باید طرح روز را ریخت و مقدمات مبارزه را (برداشتن هفتاد سنگریزه که می‌تواند اشاره به شگردهای متنوع و پیچیده شیطان باشد) فراهم آورد، تا در صبح و هنگام طلوع آفتاب حرکت را آغاز کرد. همین است که آن شب را باید احیا داشت.[50]

۴ـ مُنی (و اعمال آن)

مُنی جمع «مُنیة»، به معنی آرزوهاست. وقتی شعور به حرمات الهی پیدا شد، شیطان روی انسان سرمایه گذاری می‌کند و او را به آرزو می‌بندد و از این پس دامنش را رها نمی‌کند. اگر تا کنون کاری به او نداشت به این خاطر بود که متاع ارزشمندی نداشت. از این رو باید بسیار مراقب بود و غیر رضای خدا هیچ تمنّایی نداشت. ما را ز تو، غیر تو تمنایی نیست.

هنگامی که حضرت ابراهیم(ع) به این سرزمین پا نهاد، جبرئیل به وی گفت:

«تَمَنَّ علی ربّک ما شئت»[51]؛

ابراهیم! آنچه از پروردگارت می‌خواهی آرزو کن.

در این سرزمین باید آرزوهای شیطانی را به کناری زد و همچون ابراهیم، غیر قرب و رضای

حق هیچ آرزویی نداشت و از کمند افسون غیرخدا و همهٔ آرزوهای واهی و وسوسه‌های مزاحم، با رَمْی و ذَبْح، خود را رهانید؛ که تا ذبیح الله نشوی، به حرم راه نداری.

با معرفت، به شعور به حُرمات الهی می‌رسی و با این شعور و آگاهی، شیطان در تو طمع کرده و بر روی تو سرمایه‌گذاری می‌کند و همهٔ وجودت را به آرزوها و وسوسه‌ها می‌بندد. همان طور که اشاره شد، اگر تا کنون با تو کاری نداشت، برای این بود که متاعی نداشتی، ولی اکنون سرمایه معرفت و آگاهی را داری، پس باید تو را به آرزوها و وسوسه‌ها ببندد.

همین است که باید وسوسه‌ها را رَمْی کرد و آرزوها را ذَبح. بدون این دو، آرزوی وصال و قرب الهی، خیالی بیش نیست. از کلاس شناخت وشعور، زود می‌توان فارغ التحصیل شد ولی در کلاس ایثار و اخلاص و دل کندن از فرزند و مال و منال باید مدتی طولانی توقف کرد که دل‌کندن، شرط رسیدن به مقام است.

الف) رمی

شیطان آدمی را وسوسه می‌کند، از این رو باید در همین جایگاه، نخست شیطان و وسوسه‌هایش را رمی کرد. در مشعرالحرام ـ همان جا که شعور به احکام و حدود الهی پیدا می‌شود ـ باید برای مبارزه با شیطان مکار توشه برگیری و کوله بارت را از سنگ‌ریزه‌هایی ـ به اندازه فشنگ یا سجّیل ـ برای شلّیک و پرتاب به او آماده کنی و از شب کمک بگیری و توشه برگیری.

در مشعر، خود را با دل و جان و دست و زبان برای نبرد با شیطان، مسلح و مجهز کن که اگر دل در ستیز با شیطان قوی شد این سلاح - با تمامی کوچکی و سبکی -چنانچه در حرکتی جمعی و مصمم به سوی شیطان و جمرات غول پیکر آن نشانه رود، می‌تواند جثّهٔ برافراشته آن‌ها را زیر خروارها سنگ ریزه به راحتی خفه کنند.

رمی، مبارزه با وسوسه‌های شیطان است؛ مبارزه‌ای مستمر و مدام؛ نه یک مرتبه بلکه سه مرتبه و آن هم چند روز؛ یعنی مدام باید در حال مبارزه باشی؛ جهادی به درازای یک عمر.

حضرت ابراهیم(ع) در همان‌جا ـ وقتی که‌شیطان می‌خواست او را در رابطه با اسماعیلش وسوسه کند ـ با او مبارزه کرد و او را پی در پی رَمْی نمود و با تمام توان از خود راند.[۵۲]

برای مبارزه با شیطان و فرار او همین سنگ ریزه ها کافی است؛ به شرطی که تو حالت تهاجمی داشته باشی و سنگ‌ها بکر باشد؛ چون حیله های او نسبت به هر فرد، تازه و بکر است، پس تو نیز باید با حربهٔ نو به سراغ دشمن بروی. پرتاب سنگ ها یعنی حالت تهاجمی در برابر دشمن و البته که سنگریزه های کوچک چنان سجّیل ها اگر مهاجم باشند، کار سازند. در این حالت باید به اصابت سنگ ها یقین داشت؛ شک و گمان بی فایده است. در هنگام رمی تکبیر[۵۳] بگو، یعنی با استمداد از پروردگار می توان موفق به دفع شیطان شد.

جمرات سه گانه می تواند نماد نفوس سه گانه(احساسات و غرایز و خواهش های وجود انسان) «امّاره»[۵۴]، «مسوّله»[۵۵]، «مطوّعه»[۵۶] باشد. که همه بدی‌ها از اثار این سه نفس و وسوسه آن‌ها توسط شیطان است و رمی آنها در حقیقت رمی نفوس سه گانه و وسوسه پذیری آن‌ها و راه رسیدن به «نفس مطمئنه»[۵۷] است . و این که در روز عید فقط جمره عقبه رمی می شود بدین خاطر است که وقتی جمره بزرگتر و نفس شرورتر رمی شد، در حقیقت آن دو نیز رمی شده اند.

فاصله جمرات کم است، شاید سرّش این باشد که شیطان زود به زود به سراغ انسان می آید.

چرا باید سه روز رمی کرد؟ در هیچ یک از مشاهد و مکان‌های پیشین، این اندازه توقف نبود، ولی رمی باید سه روز ادامه داشته باشد. این بدان جهت است که شیطان همیشه در کمین است. او «خناس» است و بسیار نهفته و پنهان عمل می کند. او هرگز از پا نمی نشیند و با رفت و آمدهای پی در پی و چهره ها و شگردهای گوناگون، آن قدر وسوسه خود را تکرار می کند تا موفق شود. شیطان را هر چه برانی، دوباره باز می‌گردد. اگر در را ببندی، از پنجره وارد می‌شود. اگر پنجره را هم ببندی، از جای دیگر داخل خواهد شد. خلاصه هرگز انسان را رها نمی‌کند و انسان در هر مرحله‌ای از علم و آگاهی هم که باشد، از حملات او مصون نیست که نفس را تحریک و دنیا را تزیین می‌کند. همین است که باید مدام زمزمه کنیم:

«الهی لاتکلنی الی نفسی طرفة عینٍ ابداً».[۵۸]

نکتهٔ لطیف اینکه در رمی باید ابتدا جمرهٔ عقبه را ـ که به کعبه نزدیک‌تر است ـ رمی کرد و سپس دیگر جمرات را. شاید نکته اش این باشد که در ابتدا که درگیری‌ها و وساوس شیطانی آغاز می‌شود، تو به کعبه و هدفت نزدیک‌تری و شیطان هنوز نتوانسته بین تو و هدفت حائل شود. همین است که تو رو به شیطان با او درگیر می‌شوی. اما روزهای بعد شیطان از تو به هدفت نزدیک‌تر است و توانسته بین تو و مقصودت فاصله بیندازد همین است که تو رو به کعبه دشمنت را رمی می‌کنی.

از دیگر اعمال منی، «بیتوته» است. باید در دل شب، برای تحصیل صبر و شرح صدر بیدار باشی و با خدایت راز و نیاز کنی تا برای مبارزه احساس ضعف نکنی. باید همان طور که شیطان کارش را آغاز می‌کند، تو هم به تدریج آماده شوی. در شب رمز و سرّ دگری است. همین است که خدا به رسولش دستور می‌دهد که شب‌ها را برخیز و با من باش؟ ﴿یا ایّها المزّمّل قم اللیل الاّ قلیلاً﴾[۵۹] چرا که: ﴿انا سنلقی علیک قولاً ثقیلا﴾[۶۰] و﴿ان لک فی النهار سبحاً طویلاً﴾.[۶۱] آنان که روزپرکاری دارند ، باید در شب ریشه داشته باشند و گرنه، کم می‌آورند و می‌شکنند. در برابر حجم عظیم مشکلات و حوادث، باید شرح صدر داشت و دریا دل بود؛ چون حوادث را که نمی توان کوچک کرد، پس خود را باید بزرگ کنیم. و یکی از عوامل مهم شرح صدر، بیداری و رزق گرفتن

از شب است ﴿ انّ ناشئة اللیل هی اشدّ وطئاً و اقوم قیلاً ﴾.[۶۲] در بیداری شب، تنها نماز شب نیست؛ که تفکر در امور و مسائل، قرائت و تدبّر در قرآن و طرح و برنامهٔ یک عمر و فردای خود را ریختن نیز هست. رمز بیتوته در مُنی نیز پرداختن به این مهم است. لذا هیچ یک از اعمال حج، زمانش این اندازه طولانی نیست.

ب)ذبح

پس از رمی وسوسه‌ها، باید به جهاد و مبارزه با طمع ها و آرزوهای بیهوده بپردازی.[۶۳] نبرد خاتمه نیافته است. باید ذبیح‌الله شد و چهار رگِ شیطان، جلوه‌های دنیا، هوای نفس و خواست‌های دیگران را، به یک باره و با قدرت قطع کرد.

شیطان: ﴿ألم أعهد الیکم یا بنی آدم أن لاتعبدوا الشیطان﴾[۶۴]

دنیا: ﴿زُیّن للناس حب الشهوات...﴾[۶۵] «الناس عبیدالدنیا»[۶۶]

هوای نفس: ﴿أرأیت من اتخذ الهه هواه﴾[۶۷]

خواسته‌های دیگران: ﴿قل ان کان آبائکم و ابنائکم و... أحب من الله...﴾[۶۸]

این چهار الهه باید ذبح شوند؛ آن هم نه با کُندی و سستی؛ بلکه با حدّت و قاطعیت (با حدید نه شیشه یا سنگ). آن هم با قصد قربت و رو به قبله؛ یعنی برای خدا و هم سو با هدف؛ یعنی ذبیح‌الله.

ج) حلق

بعد از این دو، نوبت حلق کردن است. حلق، نشانهٔ عبد بودن و سرسپردگی است. در گذشته بندگان را سر می‌تراشیدند تا نشانهٔ بندگی آن‌ها باشد. با رمی و ذبح به عبودیت می‌رسی و اطاعت او را گردن می‌نهی و بدینسان از احرام بیرون می‌آیی.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در عمره با تقصیر از احرام بیرون می‌آیی و در حج با حلق. تقصیر یعنی با تمام سعی و تلاش، خود را مقصر دانستن و به کوتاهی در انجام تکالیف، اقرار کردن. در آن روایت هم هست

«اللهم لا تجعلنی من المعارین و لا تُخرجنی من التقصیر»[۶۹]؛

خدایا ایمان و دین مرا عاریه‌ای قرار مده و مرا از حد تقصیر بیرون مبر.

اکنون می‌توانی وارد حرم شوی، همه آن‌چه پیش‌تر حرام بود، اینک حلال شده است. اکنون ـ به عنوان مثال ـ نگاه به آینه برایت حلال شده است؛ چون اگر نگاه کنی، در آینه نه خودت، که ربّت را می‌بینی. اما هنوز ممنوعیت هایی هم‌چون مباشرت با همسر و بوی خوش باقی است؛ زیرا کسی که عطر عبودیت به مشامش رسیده دیگر عطر ها برای او جلوه ای ندارد و آنکه حلاوت انس با خدا را چشیده دیگر انس ها در برابر آن بی معناست، مگر اذن و رخصتی آید.

۵ـ طواف

با رسیدن به مقام عبودیت می‌توانی در هر لباسی برای زیارت و دیدار دوست به کوی او برگردی (طواف زیارت) و هم چون فرشتگان پیرامون عرش، بر گرد خانه‌اش طواف کنی. خانه ای در انتهای یک درّه و پایین ترین نقطه و نه هم چون دیگر معابد به عنوان رمزی برا ی عروج بر بالا ی بلندی و این یعنی شکوه و جلال در فروتنی و تواضع، یعنی هر چه خاکسارتر، بلند تر ، یعنی فرورفتن در خاک و سر بر افراشتن تا افلاک. خانه ای به دور از هر آرایش و این یعنی زیبایی در سادگی.

اکنون برای دیدار دوست و معشوق به سوی او بشتاب که واجد شرایطی و لباس مناسب هم بر تن داری و از آنجا که عبد شده‌ای دیگر نیازی به لباس احرام نداری و در هر لباس و موقعیتی می‌توانی به دیدار دوست بروی که دیگر جاذبه لباس، برای تو جاذبیتی ندارد و در هر موقعیت و شغلی با توجه به سلوک و مبانی‌ای که آموختی، می‌توانی نقش مهم خود را داشته باشی که مهم تحرک‌ها است نه تنوع ها و مهم موضع گیری‌ها است نه موقعیت ها. سمت چپت به طرف کعبه باشد؛ چون قلب در سمت چپ است. تو دل به دلدار داده‌ای، از این رو باید قلبت به طرف محبوب و خانه او باشد و در میان رکن و مقام طواف کنی.

تمام طواف و چرخش و حرکتت باید میان توحید و امامت باشد، و از این دو پا فراتر نگذاری که بیرون از این دو ظلمات است و شیطان‌ها در کمین‌اند. کسی که با این دو است چرخیدنش، در صراط مستقیم بودن است، و کسی که بی توحید و امام است، در راه بودنش، دور خود چرخیدن و هم چون بنی اسرائیل در تِیْه و سرگردانی به سر بردن است.[۷۰]

حرکتت را از حَجَر آغاز و به همان جا ختم کن؛ چرا که حجر نماد دست خدا در زمین است و گواه عهدها و پیمان‌هایی است که با او می‌بندیم.[۷۱] و هفت مرتبه باید گرد کویش طواف کرد؛ و هفت خوان عشق را پشت سر نهاد. چه رمز و سرّی در عدد هفت است؟ خدا می‌داند. شاید عدد کثرت باشد یا اشاره به هفت روز هفته یا هفت آسمان و مقامات هفتگانه یا اعمال هفتگانهٔ حج یا مراتب سلوک انسان از اسلام و ایمان تا تقوا و احسان و اخبات و قرب و رضوان، و یا اشاره به این که ره یافتگان بر گرد بیت عتیق و خانهٔ آزادی باید از هر تعلقی آزاد باشند و حجاب‌های ظلمانی و یا نورانی (حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور)[۷۲] را به کناری بزنند. و البته صادقانه‌ترین پاسخ همان است که نمی‌دانیم و همین رازگونگی به آن زیبایی خاصی بخشیده است.[۷۳] بعد از آن باید دو رکعت نماز پشت مقام ابراهیم بخوانی؛ چون نماز نشانه قرب و شکر است وتو در طوافت قرب او را می خواهی و باید پشت سر امام باشد که مقدم شدن بر امام جایز نیست و نمی‌توان بر امام پیشی گرفت.

در طواف دو نکته را از یاد مبر؛ یکی اینکه حِجر جزو خانه و داخل در مطاف است؛ چه اسماعیل خود را قربانی و فانی در خدا کرده است؛ دیگر اینکه برای ورود به مسجد الحرام از باب «بنی شیبه» داخل شو تا بت

«هُبَل» را که در این رهگذر مدفون است، پایمال کنی و با اولین گام خویش در ورود به مسجد و پرستشگاه خدای یگانه، شرک ستیزی خود را قبل از طواف بیاغازی و با چنین عمل نمادین و رمزگونه جز خدای یگانه و بی انباز ، همه معبودان را لگد کوب سازی و برائت خود را از شرک و مشرکین در ابتدای ورود اعلام کنی.

۶ـ سعی

با حرکت بر گرد محور توحید و عهد و پیمان با خدا، بایدبه اوامر او و آنچه از ما پیمان گرفته گردن نهاد و به انجام تکالیف پرداخت، که سعی، ادامه طواف و نشانهٔ دلدادگی به خدا و تلاش در راه اطاعت و عبودیت اوست. تلاشی مستمر و در نهایت خلوص و مردانگی و به همراه شدائد و مشکلات.[۷۴]

باید بین صفا و مروه هفت مرتبه؛ یعنی مدام در حرکت باشی. از «صفا» آغاز و به «مروت» ختم کنی. صفا، خلوص است و دوست داشتن پاک دیگران و مروت بزرگوارانه گذشتن از ناهنجاری ها و کاستی های دیگران و نرمی و مدارای با آنها و ادای حقوق و دوست داشتن آنها[۷۵] . صفا و مروت در حقیقت جامع مکارم اخلاقند و در این دو همهٔ کمالات جمع اند، جمع آنها یعنی اخلاق محمدی﴿**انک لعلی خلق عظیم**﴾[۷۶]، یعنی اخلاق الهی«**تخلقوا باخلاق الله**»[۷۷].

عدد «هفت» می‌تواند برای کثرت و نشانه استمرار باشد؛ یعنی باید رفت و آمدت، همیشه در مسیر «صفا» و «مروّت» باشد و هرگز از آن خارج نشوی و حدود را فراموش نکنی. باید در کلاس صفا و مروت بنشینی؛ آن هم با شتاب و سرعت و در نهایت تواضع و بی‌هیچ تکبر.

باید در هر تلاشت «هَرْوله» کنی ودر جادهٔ صفا و مروت، با سرعت گام برداری که﴿**فاستبقوا الخیرات**﴾[۷۸]،﴿**و سارعوا الی مغفرة من ربکم**﴾[۷۹]و﴿**عجلت الیک رب لترضی**﴾[۸۰]که رضایت رب را باید با شتاب و عجله به دست آورد، آن هم بی هیچ مزدو سپاس﴿**لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً**﴾[۸۱]و به دور از غرور و منّت ها و مطابق با حدود و سنت ها که به گفتهٔ امام امیرالمؤمنین(ع):

سعی و سرعت و اعتدال و در مسیر از سنت‌ها خارج نشدن، رمز نجات و رسیدن به مقصود است.[۸۲]

در بارهٔ حکمت هروله، در حدیثی از امام جعفر صادق(ع) آمده: «**مذلة للجبّارین**».[۸۳] آنانی که باد غرور و گردنکشی دارند، باید بشکنند و به تواضعی برسند. چرا که نعمت ها ملاک افتخار نیست، بازده می‌خواهد و معیار، **سعی** و **سرعت** است. «سعی» نسبت دارایی به بازده و سود و «سرعت» نسبت سود به زمان است.

۷ـ طواف نساء

دوباره باید برگردی به طرف کعبه و طواف نساء انجام دهی. چرا از میان همه نعمت‌ها فقط روی «زن» تأکید شده است؟

شاید سرّش این باشد که زنان باید طواف نساء کنند، تا قدر خود را بدانند و مردان هم باید طواف نساء کنند تا قدر زنان و این نعمت بزرگ الهی را بشناسند.

بهترین چیزی که در دنیای خاکی، انسان با آن مأنوس می‌شود، همسر است. همسری از برترین نشانه ها و آیات الهی و عامل تسکین و تعدیل آدمی است.[۸۴] با انجام طواف، زن منزلت خود را می شناسد و دیگر در برابر همسر گردن فرازی نمی‌کند و از اطاعت به حق او خارج نمی‌شود. مرد هم قدر این نعمت را می‌داند و حرمت و منزلت رفیع او را پاس می‌دارد. همین است که رسول خدا(ص) در واپسین حج خود، آخرین سفارشش دربارهٔ زنان و پاسداشت حقوق آنان است.

پس از طواف، باید دو رکعت نماز بگذاری و قرب او را بخواهی و پس از آن با انس و نجوایت، ندای مهربان پروردگارت را پاسخ در خور گویی. امام شهیدان حضرت سید الشهداء پس از نماز طواف، گونه‌اش را بر مقام می‌نهاد و پی در پی چنین می‌گفت:

«عُبیدک بَباک، سائلک ببابک، مسکینک ببابک».[۸۵]

دُر پایان نیز سزاوار است که آب زمزم را برای شفای امراض جسمی و روحی (کبر، حسد، دروغ و...) بنوشی و بر سر و بدن بریزی. این رمز حیات معنوی و تطهیر و شست وشو از همهٔ گناهان و پلیدی‌هاست.

اکنون پس از اتمام بیتوته و رسیدن به مقام عبودیت و دیدار یار، دیگر درنگ و ماندن در مکه جایز نیست و هنگام کوچ و نَفْر است که باید به دیار خود برگردی و از آن چه روزی‌ات کرده‌اند، انفاق کنی که ﴿مما رزقناهم ینفقون﴾.[۸۶] و دیگران را برای نوشیدن از جام سرشار توحید و ولایت بر سر این خوان بخوانی. قبل از عزیمت، طواف وداع به شکرانه تولد جدید را از یاد مبر.

این است برخی از حقیقت و روح حج، که از معرفت آغاز و به دیدار معشوق و حیات معنوی و رویشی دوباره ختم می‌شد. لازم به ذکر است آن چه گفته شد، نه تمام حج، که تنها نَمی از یَم و گوشه‌ای از اسرار آن بود. هدف این بود که این سیر را هم می‌توان در حج تصور کرد وگرنه حج، حقیقتی بسیار فراتر از این‌ها دارد.[۸۷]

از امام باقر(ع) سؤال شد: «لِمَ سُمّی الحجُّ حجّاً؟»

حضرت فرمود: «حجَّ فُلانٌ اَیْ أفلَح فُلانٌ»[۸۸]؛

یعنی حج سبب فلاح، رویش و رستگاری می‌شود. این تعریف، تعریف به آثار است؛ یعنی حقیقت و روح حج و سیر اعمال و آداب و احکام و آثار آن به گونه‌ای است که انسان را مفلح و رستگار می‌سازد. حج، تولد و رویش دوبارهٔ انسان و آغازی است بر یک پایان.

اللّهمّ ارزقنا زیارة حج بیتک الحرام فی عامنا هذا و فی کلّ عام، مع صاحب الحج مولینا صاحب الزمان(عج).

● سردبیر

پی نوشت ها:

۱. (اسراء، ۸۰) . یکی از ارادتمندان با سابقهٔ جناب شیخ (رجبعلی خیاط) نقل می‌کند: «در نخستین سفری که عازم مکهٔ معظمه بودم، خدمت ایشان رسیدم و رهنمود خواستم. فرمودند: از تاریخ حرکت تا چهل روز آیهٔ شریفهٔ ﴿ربّ ادخلنی مدخل صدق و...﴾ را بخوان شاید بتوانی ولیّ عصر(عج) را ببینی.» **کیمیای محبت**، محمدی ری شهری، ص ۲۴۵.

۲. **کافی**، ج ۴، ص ۵۴۹؛ **وسائل‌الشیعة**، ج ۱۰، ص ۲۵۴؛ **بحارالانوار**، ج ۹۶، ص ۳۷۴.

۳. امام باقر(ع) می‌فرماید: «**تمام الحج لقاء الامام**؛ تمامیت حج در گرو دیدار با امام است.»

امام صادق(ع) می‌فرماید: «**اذا حجّ احدکم فلیختم حجّه بزیارتنا لان ذلک من تمام الحج**؛ هنگامی که یکی از شما حج به جا می‌آورد، آن را به دیدار ما ختم کند؛ زیرا آن از تمامیت حج است.» **بحارالانوار**، ج ۹۶، ص ۳۷۴.

امام باقر(ع) در روایتی دیگر می‌فرماید: «**فعال کفعال الجاهلیة اما والله ما اُمروا بهذا و ما امروا الاّ ان یقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم فیمرّوا بنا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرتهم**؛ این اعمال مانند اعمال جاهلیت است. آگاه باشید به خدا سوگند! مردم به حج مأمور نشدند؛ مگر حلق و تقصیر را به جا آورند و به عهد و نذر خود وفا کنند و بر ما بگذرند و ما را به ولایت و سرپرستی خود آگاه سازند و یاری خود را عرضه بدارند.» **تفسیر نورالثقلین**، ج ۳، ص ۴۹۱.

شیخ صدوق در پاسخ این پرسش که: چرا خداوند، کعبه را از تهاجم سپاه ابرهه مصون داشت، اما مانع ویرانی کعبه به دست حجّاج نشد، چنین می‌نویسد: «حرمت کعبه برای آن است که دین محفوظ بماند و حافظ دین، امام معصوم است. ابن زبیر، امام زمان خویش را نشناخت و او را یاری نکرد، بلکه خود داعیهٔ رهبری داشت. از این رو، به کعبه هم که پناه برد، خداوند به او پناه نداد، اما ابرهه، برای ویران کردن قبله و از بین بردن مطاف آمده بود، لذا خداوند به او امان نداد.» **من لایحضره الفقیه**، باب من اراد الکعبة بسوء، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

علاوه بر این روایات، برای اهمیت ولایت و این که «**لم ینادبشیء کما نودی بالولایة**» ر.ک: **وسائل‌الشیعة**، ج ۱، صص ۷-۱۹.

۴. امام باقر(ع) با دیدن طواف کنندگان کعبه می‌فرماید: «**هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیة. انّما امروا ان یطوفوا بها ثمّ ینفروا الینا فیعلمونا ولایتهم و یعرضوا علینا نصرتهم**؛ در جاهلیت هم این چنین طواف می‌کردند. مردم مکلف‌اند بر گرد این سنگ‌ها طواف کنند و سپس نزد ما آمده، مودت و یاری خود را بر ما عرضه بدارند» **کافی**، ج ۱، ص ۳۹۲.

۵. اشاره به داستان «ابوغُبشان» کلیددار کعبه، که سرقفلی تولیت کعبه را در شب نشینی مستانهٔ طائف به دو مشک شراب فروخت. ر.ک: **تفسیرالمیزان**، ج ۳، ص ۳۶۲.

۶. محمدبن عثمان عمری، نایب دوم می‌گوید: «**والله! ان صاحب هذا الامر یحضر الموسم کل سنة یری الناس و یعرفهم و یرونه و لا یعرفونه**؛ به خدا سوگند! صاحب این امر هر ساله در موسم حج حضور می‌یابد و مردم را می‌بیند و می‌شناسد، و مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.» **من لایحضره‌الفقیه**، ج ۲، ص ۵۲۰؛ **کمال الدین**، ج ۲، ص ۴۴۰.

۷. امام صادق(ع) می‌فرماید: «**یفقد الناس امامهم یشهد الموسم فیراهم ولایرونه**؛ مردم امام خود را نیابند. او در موسم حج شاهد ایشان است و آنان را می‌بیند، اما آنان او را نمی‌بینند» **کافی**، ج ۱، ص ۳۳۷؛ **کمال الدین**، ج ۲، ص ۲۳.

۸. «**یرضی (یفرح) فی خلافته اهل الارض و اهل السماء و الطیر فی الجوّ**» کشف‌الغمة، ج۳، ص۲۵۹، به نقل از روزگار رهایی، ج۱، ص۴۹۰و۵۲۶.

۹. از نایب دوم امام زمان(عج) سؤال شد که آیا حضرت را دیده‌ای؟ گفت: آری. آخرین بار حضرت را در بیت‌الله الحرام دیدم در حالی که از خداوند چنین درخواست داشت: «**اللهم انجز لی ما وعدتنی**؛ پروردگارا! آنچه به من وعده کردی، تحقق ببخش.»

و در نقلی دیگر آمده است که چنین می‌گفت: آن حضرت را دیدم که در مستجار، پردهٔ کعبه را گرفته بود و چنین می‌گفت: «**اللهم انتقم من اعدائی**، پروردگارا! از دشمنانم انتقام بگیر.» **کمال‌الدین**، ج ۲، ص ۴۴۰.

۱۰. این تشرف را حجت‌الاسلام حاج شیخ علی‌اکبر فاضلی از متولیان و مسئولان پیشین مسجد مقدس جمکران، در حضور جمعی از دوستان از جمله حجت‌الاسلام استاد قرائتی، در جمکران و در برابر درخواست و اصرار برخی در بارهٔ تشرفّات پدرشان، حاج شیخ حسین فاضلی ـ ازعلمای وارسته و از شیفتگان حضرت ولی عصر(عج) ـ نقل فرمودند. گفتنی است که آقای علی اکبر فاضلی و برادر دیگرشان ـ حاج شیخ احمد آقا ـ در این سفر همراه پدر و از شاهدان این صحنه بودند.

۱۱. در دعای عهد و زیارت حضرت صاحب الامر(عج) به برخی از این عهد و پیمان ها اشاره شده است:
«اللهم اجعلنی من انصاره و اعوانه و الذّابّین عنه و المسارعین الیه فی قضاء حوائجه و الممتثلین لا وامره و المحامین عنه و السابقین الی ارادته و المستشهدین بین یدیه»«و هو عهدی الیک و میثاقی لدیک ... فابذل نفسی و مالی و ولدی و اهلی و جمیع ما خوّلنی ربی بین یدیک و التصرف بین امرک و نهیک»
۱۲. «غزل مهدوی» از حاج میرزا حبیب خراسانی.
۱۳. ر.ک: **فصلنامهٔ انتظار**، شماره ۱، مبانی اعتقادی مهدویت، مسعود پورسیدآقایی.
۱۴. بلد، ۱و۲.
۱۵. مائده، ۶۳.
۱۶. حج،۲۷.
۱۷. اشاره به بیان حضرت باقر و سجاد(علیهما السلام): «**ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج**» ؛ حاجیان اندکند ولی ناله و فریاد بسیار است. (بحار الانوار ، ج۴۶،ص۲۶۱ و ج۹۶، ص۲۵۸)
۱۸. آنچه در اینجا دربارهٔ اسرار حج با نام «نَمی از یَم» آورده می‌شود، ویراستهٔ متن کوتاه سخنان اینجانب در سال ۷۵ به مناسبت بازگشت از سفر حج می‌باشد که در جمع تعدادی از طلاب مدرسهٔ امام خمینی(ره) و قبل از شروع به درس، ایراد شده است. این سخنان سال ها پیش توسط طلاب یادداشت و به صورت جزوه و بروشور منتشر شده است، از این رو برای حفظ امانت کم تر در آن تصرف شده و در برخی جاها حالت گفتاری متن کاملاً مشهود است.
۱۹. حج در لغت به معنای قصدی است که همراه با حرکت و اقدام باشد«الحج هوالقصد الملازم للحرکة والعمل» (**التحقیق فی کلمات القرآن**).
۲۰. آل عمران، ۹۷.
۲۱. در روایتی از امام باقر(ع) آمده است: که حضرت آدم(ع) هزار بار به زیارت این خانه آمده است. (**وسائل الشیعة** ، ج۸،ص ۹۴؛**من لا یحضره الفقیه**، ج۲، ص۲۲۹)
۲۲. همان، ص ۲۳۵.
۲۳. **فروع کافی**، ج۴، ص۲۱۴.
۲۴. آن حضرت بیست حج به صورت پنهانی به جا آورد که ده یا هفت تای از آنها (تردید از راوی است) قبل از بعثت بوده است. (**وسائل الشیعة**، ج۸، ص۹۳-۹۴)
۲۵. آل عمران، ۱۹.
۲۶. شوری، ۱۳.
۲۷. **وسائل الشیعة** ، ج ۸ ، ص ۹.
۲۸. همان.
۲۹. بقره، ۱۳۸.
۳۰. **تفسیر نمونه** ،ج۱، ص۲۸ به نقل از **شبهات حول الاسلام**.
۳۱. همان.
۳۲. **نهج البلاغه**، نامه ۴۷.
۳۳. **نهج البلاغه** ، کلمات قصار، ۲۴۴.
۳۴. **وسائل الشیعة**، ج ۸، ص ۱۴.
۳۵. **بحار الانوار**، ج۹۹،ص۳۳.
۳۶. همان، ج۹۹،ص۳۲.
۳۷. «درعرفات به محضر حضرت بقیة الله(عج) تشرف یافتم. آن حضرت در عصر روز عرفه برای عده‌ای از شیعیان خویش که از اطراف عالم، گرد هم جمع شده بودند، چنان سخن می‌فرمود که هر کس به زبان مادری خویش سخنان حضرت را می شنید و می فهمید. پس از پایان صحبت، آن حضرت رو به من کرده و فرمود: **«برو به مسئولین نظام بگو تا کی باید یک مشت کر و لال رابه مکه بفرستید؟ چرا عده ای را که به زبان اینها آشنا باشند، به حج نمی فرستید، تا معارف ما را به اینان برسانند!»**
وقتی این پیام به برخی از سران کشور می‌رسد، گروهی به عنوان زبان‌دان تدارک دیده شد که تاکنون نیز خدمات فراوانی در ارائه معارف شیعه نموده اند. (**میر مهر**، ص۲۶۱، به نقل از **تشرف یافتگان** ص۱۴۴)
۳۸. قال النبی(ص): «**وجب الاحرام لعلة الحرم**». **وسائل الشیعة**، ج۲، ص۳.
۳۹. ﴿**و نفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون**﴾یس، ۵۱.
۴۰. **من لا یحضره الفقیه**، ج۲ ، ص۲۱۵، ح ۲۲۰۴ .
۴۱. بقره ،۱۹۶.
۴۲. **المحجة البیضاء** ، ج۲،ص۲۰۴.
۴۳. فجر، ۲۷ - ۳۰.
۴۴. ﴿**واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة...**﴾ (لقمان ، ۲۰)
۴۵. **نهج البلاغه**، کلمات قصار، ۱۳۳.
۴۶. **نهج البلاغه**، خ۲۰۳.
۴۷. دعای ابوحمزه ثمالی. در فراز دیگری از همین دعا آمده است: «**و ما قدر اعمالنا فی جنب نعمک**».
۴۸. دعای امام حسین(ع)در روز عرفه .
۴۹. **علل الشرایع**، ص۴۳۶.
۵۰. **کافی**،ج۴،ص۴۶۹.
۵۱. **علل الشرایع**،ج ۲، ص ۴۳۵. ابراهیم(ع) هم چنین آرزو کرد: «**فتمنّی ابراهیم فی نفسه ان یجعل الله مکان ابنه اسماعیل کبشاً یامره بذبحه فداءً له، فأُعطی مُناه**»
۵۲. **علل الشرایع**،ص۴۳۷؛ **تفسیر نمونه** ،ج۱۹، ص ۱۲۴.
۵۳. **جواهر الکلام**، ج۱۹،ص۱۰۸.
۵۴. برگرفته از آیه ۵۳ سوره یوسف﴿**و ما ابرّئ نفسی ان النفس لا مارة بالسوء**﴾؛ من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم ؛ چرا که نفس سرکش همواره به بدیها فرمان می دهد.
«امّاره» صیغه مبالغه و به معنای«بسیار امرکننده» است . نفس اماره، نفسی است سرکش که انسان را به گناه فرمان می دهد.
۵۵. برگرفته از آیه ۱۸ سوره یوسف ﴿**بل سوّلت انفسکم امراً**﴾؛ بلکه هوسهای شما اینکار را برایتان آراسته و زینت داده است. «تسویل» به معنای «تزیین» است و نفس مسوله، نفسی است که گناهان و امور زشت را در انسان آنچنان زینت می دهد که آن را امری ضروری و یا مقدس تصور می کند. این نفس باعث می شود آنجا که یک تمایل افراطی به چیزی

باشد، به خصوص هنگامی که توأم با رذایل اخلاقی شود، پرده ای بر حس تشخیص انسان افکنده شود و حقایق در نظر او باژگونه جلوه کند.

۵۶. برگرفته از آیه ۳۰ سوره مائده ﴿**فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله**﴾؛ نفسش قتل برادر را برای او تسهیل و آسان نمود، پس برادرش را کشت.
«طوّعت» باب تفعیل ، از ماده طوع به معنای تسهیل است. نفس مطوّعه نفسی است که گناه را برای انسان آسان جلوه می دهد.

۵۷. اشاره به آیه ۲۷ سوره فجر﴿ **یا ایتها النفس المطمئنه...** ﴾.

۵۸. **مفاتیح الجنان**

۵۹و۶۰و۶۱ و ۶۲. مزمل، ۲ و ۵ و ۷ و ۶.

۶۳ . حضرت سجاد(ع) به شبلی فرمود: «آیا هنگام ذبح، در فکر ذبح حنجرهٔ طمع بودی؟» **مستدرک الوسائل**،ج۲، ص۱۸۶.

۶۴. یس، ۶۰.

۶۵. آل عمران، ۱۴.

۶۶. از کلمات امام حسین(ع).

۶۷. فرقان، ۴۳.

۶۸. توبه، ۲۴.

۶۹. **کافی**، ج ۲، باب الاعتراف بالتقصیر، ص ۷۳، ح ۴. در ادامه روایت چنین آمده است: «**فما معنی لا تُخرجنی من التقصیر؟ فقال(ع): کلّ عمل ترید به الله عزوجل فکن فیه مقصّراً عند نفسک، فانّ الناس کلّهم فی اعمالهم فیما بینهم و بین الله مقصّرون الاّ من عصمه الله عزّوجلّ.**»
چند مقایسه زیر در رسیدن به این حد از معرفت به تقصیر و اقرار به کوتاهی اعمال می تواند رهگشا باشد:
۱- مقایسه اعمال خودم با حجم نعمت ها و امکاناتی که خداوند در هستی آفریده و در اختیارم گذاشته است .
۲-مقایسه خودم با اهل دنیا و باطل و اینکه چگونه آنها در راه باطل و دنیای خود پی گیر و پر تلاشند و من در راه حق خود سست. امام امیر المومنین (ع) در نهج البلاغه خطاب به سپاهیان خود می‌فرماید: «من حاضرم ده نفر از شما را با یک نفر از سپاه معاویه عوض کنم، چون آنها در راه باطل خود محکم و استوارند و شما در راه حق خود سست».
۳- مقایسه خودم با خودم؛ که چگونه در راه دنیای خود پرتلاشم ولی در راه اطاعت خدا کُند و بهانه گیر. به شهادت سوره «والعادیات» آدمی فقط برای خدا، کفور و ناسپاس است: ﴿**والعادیات ضبحاً فالموریات قدحاً ... ان الانسان لربه لکنود**﴾ ؛ قسم به حرکت که انسان برای خدا کفور و ناسپاس است .

۷۰. اشاره به آیه ۲۶ سوره مائده در مجازات بنی اسرائیل به خاطر جدایی از مقام ولایت و سرپیچی از اطاعت ولیّ زمانهٔ خود، حضرت موسی(ع). ﴿**قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض فلا تأس علی القوم الفاسقین**﴾

۷۱. قال رسول الله(ص) : «**الحجر یمین الله فی الارض یصافح بها عباده**» (**الحج والعمرة فی الکتاب والسنة**، محمدی ری شهری، ص ۱۲۰).

۷۲. «**الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و أنر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرج ابصار القلوب حجب النور**» (مناجات شعبانیه)، باید آزادی و انقطاعی را خواست که نه تنها از حجاب های تاریک نفس و خلق و دنیا و اعمال و آمال، که از حجاب‌های نور هم بگذرد و در بند علم و عشق و حال و مقام و ... هم نماند.

۷۳. تامل در دعاهای وارده در طواف و اشواط در این زمینه مفید است. ر.ک: **الحج والعمرة فی الکتاب والسنة**، صص ۲۰۳-۱۹۹.

۷۴. برداشتی از دو کوه بودن صفا و مروه.

۷۵. امام علی (ع) در توضیح مروت می فرماید: «**... و یستعذب مرارة اخوانه**» . و در کلام دیگری می فرماید: «**بالرفق تتم المروءة**؛ با نرمی و مداراست که مردانگی به کمال می رسد».
امام حسن(ع) در پاسخ به معنای مروت، چنین می گوید: «**... و تعهد الصنیعة و اداء الحقوق و التحبب الی الناس**؛[مروت] مداومت بر نیکی و احسان و ادا کردن حقوق و دوستی با مردم است.». ر.ک : **منتخب میزان الحکمة**، ج ۲ ، ص۹۱۲.

۷۶. قمر،۴.

۷۷. **بحارالانوار**، ج۵۸، ص۱۲۹.

۷۸. بقره ، ۱۴۸.

۷۹. آل عمران،۱۳۳.

۸۰. طه ،۸۴.

۸۱. انسان ، ۹. بلکه همراه خوف و نگرانی و آنهم دو خوف ﴿**و یخافون یوما کان شره مستطیرا**﴾ ﴿**انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا**﴾ خوف به خاطر کوتاهی اعمال و خوف به خاطربلندی اهداف.

۸۲. **نهج البلاغه**، خطبه ۱۶. «**ساع سریعٌ نجا... الیمین والشمال مضلّة والطریق الوسطی هی الجادّة.**»

۸۳. کافی، ج ۴، ص ۴۳۴؛ **علل الشرایع**، ص ۴۳۳.

۸۴. ﴿**و من ایاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذالک لایات لقوم یتفکرون**﴾ روم، ۲۱.

۸۵. **رُئی الحسین بن علی(علیهما السلام) یطوف بالبیت، ثم صار الی المقام فصلّی ثم وضع خدّه علی المقام فجعل یبکی و یقول: «عُبیدک ببابک ...» یردّد ذلک مراراً. (الحج والعمرة فی الکتاب والسنة، ص ۲۰۴)**

۸۶. بقره ، ۳.

۸۷. زراره با تعجب به امام صادق(ع) عرض کرد: فدایتان شوم [چگونه است که]چهل سال است درباره حج از شما می پرسم و شما فتوی می‌دهید! آن حضرت در پاسخ فرمود: «آیا خانه ای که دو هزار سال قبل از آفرینش آدم به سوی آن حج گزارده می شد، تو می خواهی مسایل آن را در ظرف چهل سال به پایان برسانی؟!»، **وسائل الشیعة**،ج۸، ص۷.

۸۸ . **علل الشرایع**، ص ۴۱۱؛ **معانی الاخبار**، ص ۱۷۰.